



سخنرانی در دیدار مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه‌ی علمیه‌ی قم - 7 / آذر / 1368

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدا از زحماتی که شما برادران عزیز و آقایان محترم کشیدید و از قم تشریف آوردید تا درباره‌ی مسأله‌ی بی که به نظر همه‌ی ما، یکی از اهم مسایل امروز دنیای اسلام و احب موضوعات برای ماست - یعنی مسأله‌ی حوزه - با یکدیگر صحبت و تبادل نظر کنیم، خیلی متشکرم و امیدوارم که این ملاقات، منشأ خیر باشد و برای من و شما آقایان، پیش خدای متعال حسنه‌ی بی به حساب آید.

نفس عنوان "مجمع نمایندگان طلاب قم" یک عنوان شیرین و امیدبخش و بیدارکننده‌ی آرزوهای دیرین در باب حوزه‌ی علمیه است. این که طلاب قم به این عزم راسخ برسند که باید تشکل و حضور و تلاشی برای بهسازی حوزه داشته باشند و این عزم در مقام عمل به آن جا برسد که انتخاباتی صورت بگیرد و نمایندگان برگزیده بشوند، مزده‌ی بسیار بزرگی است.

مسأله‌ی اصلاح حوزه، چیزی نیست که در این زمان مطرح شده باشد؛ از سالها پیش در قم، این مسأله مطرح بوده است. در آن سالهای اولی که وارد قم شدم (سال 37)، فضایی جوانی را یافتم که دور هم می‌نشستند و این آرزوها را به زبان می‌آوردند و تکرار می‌کردند و برای تحقق آن، تلاش می‌نمودند. بعد در آن وقت برای ما معلوم شد که در دوره‌ی قبل از ما - یعنی قبل از ورود مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی (رضوان الله علیه) به قم - نیز همین افکار مطرح بوده است و فضایی برجسته و خوشفکر و خوشنام، دنبال آن بوده‌اند. بعد که قدری بیشتر با مسایل مربوط به حوزه‌ها آشنا شدیم، فهمیدیم که حتی ریشه‌ی این قضایا قبل از اینهاست و در نجف زمان مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان الله علیه) این حرفها بین طلاب جوان و روشنفکر آن روز مطرح بوده است. دو نفر برای من مشروحا و مفصلا جریانی را که ده دوازده نفر از فضایی آن روز نجف - مثل مرحوم آقای میلانی، مرحوم آقا سیدعلی مددقایی و عده‌ی دیگر - پیش مرحوم آقا سید ابوالحسن رفتند و درخواست خود را با ایشان در میان گذاشته بودند، نقل کرده‌اند: یکی مرحوم علامه‌ی امینی - صاحب‌الغدیر - بود و دیگری مرحوم آقا سید حسن تهامی (رضوان الله علیه) که از مجتهدان و علمای برجسته‌ی کشور ما محسوب می‌شد و سالهای متمادی در بیرجند منزوی شده بود و قدرش ناشناخته ماند تا وفات کرد. ایشان هم قبل از مرحوم امینی، در سال 41 یا 42 که من برای منبر به بیرجند رفته بودم، عین همان صحبت مرحوم آقای امینی را نقل کرد و جزییات قضیه را به من گفت که حالا نمی‌خواهم با تفصیل آن را مطرح کنم.

سؤالی که پیش می‌آید، این است که چرا تفکر و اندیشه‌ی بی که بیش از نیم قرن در حوزه‌های علمیه سابقه دارد، جامه‌ی تحقق نپوشیده است. مرحوم آقا سید ابوالحسن، در سال 1325 وفات کردند. این افکار ممکن است مثلا پنج یا ده سال قبل از وفات ایشان مطرح بوده باشد. از سال 1320 تا آن سالهایی که ما به قم رفتیم - یعنی تا سال 36 یا 37 - و بعد از آن تا زمان فعلی، چرا آن آرزوها و چیزهایی که همیشه زبندگان و روشنفکران و فضلا و دلسوزان و دردمندان حوزه‌ها دنبالش بودند، تحقق پیدا نکرده است؟

خواهش می‌کنم یکی از کارهایی که شما آقایان مجمع نمایندگان طلاب در دستور کار قرار می‌دهید، تحقیق در مورد همین مسأله باشد. آیا ما خیلی تنبل بودیم؟ آیا انگیزه‌ها کم بوده است؟ آیا ابزار کار در اختیار نبوده است؟ آیا مانعی به صورت شناخته وجود داشته یا موانع و روادعی به صورت مبهم و مرموز ایجاد می‌شده است؟ همه‌ی اینها قابل بررسی است و علت هر کدام باشد، امروز حجت بر ما تمام است که آنچه را که در طول سالهای متمادی انجام نشده، انجام بدهیم.

امروز، انقلاب اسلامی پیروزمندی بر محور حوزه‌ی علمیه به پیروزی رسیده و نظامی به وجود آمده است. حوزه، در



این نظام که بیگانه نیست؛ بلکه از لحاظ حرمت و تأثیر واقعی و آینده‌نگری، محور و هسته‌ی مرکزی است - در این که بحثی نیست. امروز، بهانه‌ها منقطع است و همه باید برای ساختن و اصلاح حوزه - و اگر این تعبیر به گوشها سنگین نیاید، بگوییم برای مدرنیزه کردن حوزه - منطبق با نیازها بکوشند. همه مسؤولیت دارند و تمام کسانی که دستشان می‌رسد کاری انجام بدهند - از طلاب تا فضایی جوان تا مدرسان و مراجع عظام (اعلی‌الله کلمتهم) تا مسؤولان کشور و مؤمنان و علما و دین‌باوران و مخلصان دانشگاهی که در سطح کشور هستند - هر کدام می‌توانند سهمی در این کار داشته باشند.

البته در این مورد، من برای خودم احساس مسؤولیت می‌کنم و در حیطة خاصی، آنچه را هم که احساس کنم تکلیف من است، ان شاءالله آن را انجام خواهم داد و منتظر نمی‌مانم که شرایط خاصی پیش بیاید. اگر واقعا در این زمینه تکلیف شرعی فعلی منجزی را احساس کنم، در آن حدی که به من مربوط خواهد شد، به فضل پروردگار معطل نخواهم ماند؛ لیکن تکالیف عمده‌یی بر دوش شما آقایان فضایی حوزه و مدرسان و عامه‌ی طلاب و حضرات مراجع عظام است.

اما چند مطلب را می‌خواهم مطرح کنم که طرح یکی از آنها را جلو می‌اندازم و آن، راجع به نفس تشکل شماس است. این تشکل، چیز بسیار خوبی است. آنچه که اتفاق افتاده - یعنی انتخاباتی که انجام گرفته و اساسنامه‌یی که در دستور کار شماس است - کار مبارکی است که باید محکم آن را حفظ کنید و نگذارید به هیچ وجه با ایراد شبهه، کار لنگ بماند. کار مهمی انجام گرفته است.

خداوند، نور و رحمت و فضل خودش را بر روان پاک امام عظیم‌الشأن ما - آن انسان استثنایی دوران معاصر - فرو بارد که در آخرین قدمه‌های زندگی سرشار از برکت خود، چنین برکتی را به وجود آوردند. "من سن سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها". هر کاری بکنید، دنباله‌ی آن سنت حسنه‌یی است که ایشان با پیام پرطنین و پرمحتوا و سرشار از روح و تپش خود، بنیانگذاری کردند. این را دنبال کنید و سعی نمایید در همان چارچوبی که امام در آن پیام آوردند، کار را محتوا بدهید و پیش ببرید؛ یعنی نگذارید اندکی توقف در کار به وجود آید. اگر تشکیلاتی به وجود آمد، اما هدف روشنی نداشت، یا هدف داشت و لیکن برنامه‌ریزی برای رفتن به سمت آن هدف انجام نگرفت و تشکیلات بی‌کار ماند، به خودی خود، تشکیلات از هم خواهد پاشید و اگر هم بماند، صورت بی‌جانی خواهد بود. خاصیت تشکل انسانی این است. هدف را محدود کنید و مشخص نمایید که می‌خواهید چه کار کنید. هدف را از پیام امام (ره) بگیرید. امام در این پیام، پیشنهاد و طرح خاصی را ارایه نفرمودند؛ اما اول تا آخر پیام، سرشار از جهتها و اعلام لازم و تابلوه‌های سر راه است که انسان را هدایت می‌کند. باید هدف این پیام مبارک - که من دیدم آقایان روی آن کار خوبی کردند و نکات پیام را استخراج نمودند و روی آن تأمل و دقت کردند - روشن بشود و حیطة بندی گردد. باید مشخص بشود که می‌خواهیم در حوزه چه کار بکنیم. بعد بر اساس آن هدف، برنامه‌ریزی کنید و بر پایه‌ی آن برنامه‌ریزی، هر دستگاہی مشغول کار خودش بشود.

اگر بتوانید کاری بکنید که هر طلبه‌ی احساس مسؤولیت‌داری در قم، صبح که بلند می‌شود، همچنان که به فکر برنامه‌ی درس و بحث روزانه‌اش است، بداند که برای آن هدف چه کار باید بکند. این، شکل ایده‌آل کار است و حداعلی می‌باشد. لیکن اگر این کار هم نشود، همین اندازه معلوم باشد که شما می‌خواهید ده سال دیگر چه اتفاقی در قم بیفتد و حوزه در ده سال دیگر چه فرق و تفاوتی با امروز داشته باشد. این، تعقیب همان هدف است. این را مشخص کنید و بر اساس آن هدف، برنامه‌ریزی نمایید.

سؤالی پیش می‌آید و آن این است که رابطه‌ی این مجموعه با هدفه‌های عمومی حوزه، چه رابطه‌یی است؟ آیا حوزه‌ی علمیه باید به دست طلاب و با اراده و فکر آنها متحول و متغیر بشود یا شکل دیگری وجود دارد؟ طبیعی است که در حوزه، مراجع معظم حضور دارند که آنها طلبه‌ها و فضلا و مدرسان سابق و مراجع امروزند. یعنی راهی را



که شما امروز طی می‌کنید، آنها مثلاً چهل یا پنجاه سال پیش، با سلامت طی کرده‌اند و امروز مرجع تقلید شده‌اند. پس، نقش آنها در آینده‌ی حوزه، نقش بسیار بارزی است؛ کمالین که در همین پیام هم، امام (ره) به نقش مراجع در آینده تصریح می‌کنند.

این فکر برای ما پیدا نشود که طلبه‌ها باید مثل نیروهای انقلاب که در جاهایی از پایین به بالا انقلاب شروع شد و بالاییها را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند، عمل کنند. طلاب تصور نکنند که می‌توانند انقلابی را از پایین شروع کنند و حوزه را به صورتی که می‌خواهند، در بیاورند و بعد به مراجع و بزرگان بگویند: بسم‌الله، این حوزه را اداره کنید! این کار، نه شدنی است و نه جایز می‌باشد؛ زیرا در این جا، مسأله‌ی تقابل قشر پایین و بالا - مثل کارگر و سرمایه‌دار و کشاورز و مالک - نیست؛ بلکه همه سر و ته یک مجموعه هستند. آن مثال اعلی و رب النوعش وجود دارد، بقیه هم بالفوه‌هایی هستند که به آن جا منتهی خواهند شد. بنابراین، جهت حرکت، همان جهت است البته، همه نمی‌کوبند که مرجع بشوند و صحیح و جایز و مفید هم نیست؛ اما جهت، جهت فقاقت و دین‌شناسی و همان چیزی است که امروز مراجع ما در سطح بالای آن قرار دارند. بنابراین، مراجع که حسابشان مشخص است و در آینده‌ی حوزه، نقش وافر هم دارند و بدون نظر و موافقت و کمک و اراده و اقدام آنها، نه جایز و نه ممکن است کاری انجام بگیرد.

خوشبختانه، مراجع ما موافقت کردند. امروز، مراجع ما مثل مراجع دوران مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی نیستند که فقط به تدریس فقه و اصول راضی باشند. خاطره‌ی را مرحوم آقاي تهامي (رضوان الله علیه) می‌گفتند که همین نکته را ثابت می‌کند. ایشان می‌گفتند که جلسه‌ی با مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی برگزار کردیم و در آن جلسه مطرح شد که طلاب برنامه و نظام پیدا کنند و بعضی از علوم جدید را بخوانند و زبان خارجی یاد بگیرند. ایشان هم اجمالاً موافقت کردند و بنام طرحی فراهم بکنیم. جلسه‌ی دوم که خدمت ایشان رفتیم، در اتاق بیرونی به انتظار نشستیم. ایشان از اتاق شخصی خود تشریف آوردند و در چارچوب در ظاهر شدند. ما بلند شدیم و احترام کردیم. ایشان در حالی که قبای دگمه نبسته بر تن داشتند، گفتند که من نمی‌خواهم بیایم بنشینم؛ فقط خواستم نکته‌ی را به آقایان بگویم و آن این است که این پول و شهریه‌ی که من به طلاب می‌دهم، ملک شخصی من است. به این صورت که آن را قرض می‌کنم، بعد که وجوهات آمد، قرض خودم را ادا می‌کنم. بنابراین، شهریه‌ی که من می‌دهم، ملک من است و من راضی نیستم که کسی این سهم امام و شهریه را مصرف کند؛ در حالی که غیر از فقه و اصول چیز دیگری را در حوزه بخواند. ایشان، این مطلب را گفتند و در را بستند و رفتند. آقای تهامي می‌گفتند: ما همین طور متحیر ماندیم چه کنیم. ما آمده بودیم با ایشان ترتیبات درس جنبی و کلام و تفسیر و اخلاق و زبان انگلیسی و امثال اینها را بدهیم و ایشان هم همین طور سرپا جوابمان را دادند و تشریف بردند!

البته، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع بزرگوار عالم شیعه است و حق فراوانی هم به گردن اسلام و تشیع و روحانیت و فقاقت دارد. ما به ایشان اعتراض نداریم. تشخیص ایشان این بوده؛ لیکن امروز مراجع این گونه نیستند. امروز، مراجع به ضرورت‌هایی که حوزه با آنها مواجه است، آشنا هستند و برای آن که حوزه را - آن چنان که نیاز زمان است - سازماندهی بکنند، آماده‌اند. من، این نکته را از روی قراین تقریباً علمیه و از روی سوابق گذشته عرض می‌کنم. ما که آن وقتها در قم بودیم و افکار آقایان را از نزدیک می‌شناختیم، می‌دانیم که الان خوشبختانه وضعیت گذشته وجود ندارد و مراجع ما الان با این برنامه‌ریزی و آینده‌نگری موافقت و در این زمینه‌ها همکاری و تدبیر و ابتکار عمل و پشتیبانی و عزم و تصویب و تأیید را خواهند داشت.

بعد سراغ مدرسان - و به طور خاص جامعه‌ی مدرسین - می‌آییم. امام (ره) در پیام خود، به جامعه‌ی مدرسین اشاره کردند و خطاب به طلاب فرمودند که شما جذب جامعه‌ی مدرسین بشوید. مسأله، جذب شدن است. جذب شدن به چه معناست؟ همه می‌توانند این نکته را بفهمند. امام در پیام خود، جهت را مشخص کردند. در آن وقتها،



حرف و فکری در حوزه رایج بود و به آن دامن هم زده می‌شد که جامعه‌ی مدرسین را از همه‌ی امور حوزه و انقلاب، کلی مسلوب‌الاعتبار و الاختیار بکنند. امام با پیام خود خواستند با این فکر معارضه کنند و صریحاً نیز مبارزه کردند. توصیه‌ی امام به فضلا و مدرسان این بود که به نظر طلاب جوان انقلابی مؤمن توجه شود و با آنها گرم بگیرند و به همان طلاب انقلابی هم گفتند که شما جذب جامعه‌ی مدرسین بشوید. پس نمی‌شود ما یک حرکت طلبگی و حوزه‌ی عمومی داشته باشیم؛ در حالی که این طرف از آن طرف جدا باشد. این دو طرف، یک جریان هستند که باید با هم باشند و همچنان که در اساسنامه‌ی شما آمده است، مجموعه‌ی طلاب، مجموعه‌ی مدرسان را در رتبه و رده‌ی بالاتر از خودشان مشاهده کنند.

شورای مدیریت هم همین‌طور است. البته، شورای مدیریت و جامعه‌ی مدرسین، هر دو عناوینند. اگر چه اشخاص محترم و بزرگوار فراوانی در این مجموعه‌ها هستند که ما باید به حضور چنین عناصری در مجموعه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی خود افتخار کنیم؛ اما آنچه که مورد نظر امام بزرگوار و عزیزمان بود، عنوان شورای مدیریت و جامعه‌ی مدرسین است. بالاخره افراد در این شورا و آن جامعه می‌آیند و می‌روند؛ همچنان که در مجموعه‌ی شما مجمع نمایندگان، افراد می‌آیند و می‌روند. بنابراین، قوام عنوان به افراد نیست. عنوان، عنوان است و محل ورود مدح و ذم و داشتن اعتبار و امثال اینهاست. البته، افراد در ذیل این عنوان قرار می‌گیرند و مصداق آن می‌شوند؛ ولی بعضی از افراد به عناوین - بیش از آنچه که دارد - اعتبار می‌بخشند.

پس، ملاحظه می‌کنید آنچه که در حوزه‌ی علمیه باید انجام بگیرد، یک حرکت سازنده و یک کار ذوجوانب است؛ یعنی فکر و اراده و تشخیص طلاب - بخصوص نیرویشان - در آن نقش دارد. همچنین مدرسان و جامعه‌ی مدرسین و فضلا و شورای مدیریت و مراجع محترم و معظم در او نقش دارند. یک کار چند بعدی باید انجام بگیرد. در این جمع و در این صفحه‌ی مشترک‌فیه، سهم طلاب چیست؟ آن را جستجو و دنبال کنید. این چیزی است که باید در بحث‌های شما مورد توجه و تأمل قرار بگیرد و پس از آن، با برنامه‌ریزی و بدون اندکی وقفه، پیش بروید. بنابراین، حرکت مبارکی است که باید دنبال بشود. خصوصیات هم که مطرح کردم، در این حرکت وجود دارد.

ما واقعا می‌خواهیم حوزه را چگونه بسازیم؟ وقتی که بحث سازندگی و تشکیلات و نوسازی حوزه می‌شود، نباید فوراً ذهنها به این طرف برود که حالا می‌خواهیم تمام پایه‌های حوزه را به هم بریزیم. نه، اصلاً چنین چیزی نیست. باید از موجودی ارزشمند حوزه‌ی علمیه‌ی قم استفاده بشود و سازماندهی و جهت‌دهی بشود و از دوباره کاریها پرهیز گردد. این کار برای چیست و می‌خواهیم چه چیزی در حوزه تحقق پیدا بکند؟ اصل قضیه این است. دوسه نکته را در این مورد مطرح می‌کنم تا معلوم بشود که توقع ما از حوزه چیست.

مطلب اول این است که نظامی بر اساس اسلام تحقق پیدا کرده است و موفقیت و عدم موفقیت آن در دنیا و تاریخ، به حساب اسلام گذاشته خواهد شد؛ چه من و شما بخواهیم و چه نخواهیم. این نظام، بر محور تفکرات اسلامی بنا شده و بایستی بر محور مقررات و بینش‌های اسلامی اداره بشود. این تفکرات و بینشها و مقررات، در کجا بایستی تحقیق و تنقیح بشود؟ این استفهامها، در کجا باید پاسخ داده بشود؟ اگر حوزه‌ی علمیه‌ی قم که امروز در کشور ما و بلکه در عالم تشیع، مادر و محور حوزه‌های علمیه است و در درجه‌ی بعد بقیه‌ی حوزه‌ها، تنقیح و تبیین مقررات و احکام و معارف اسلامی را - که نظام با آنها حرکت خواهد کرد - به عهده نگیرند، چه کسی باید به عهده بگیرد؟ حوزه‌ها بایستی این مسؤولیت را احساس بکنند.

حوزه، تاکنون این مسؤولیت را به صورت مستقیم برعهده نگرفته است. من، این نکته را به صورت صریح عرض می‌کنم. غیرمستقیم به عهده گرفته است؛ ولی مستقیم نه. در حوزه‌ها کسانی هستند که کار و تلاش می‌کنند و از لحاظ فکری، مشکلات و گرهم‌های نظام را با مباحث خود باز می‌کنند. کسانی از حوزه‌ها متخرج شده‌اند و به سراسر کشور یا در داخل تشکیلات گوناگون نظام رفته‌اند و کار می‌کنند؛ اما حوزه - به ماهی حوزه - هنوز تنظیم و تدوین



مقررات اسلامی و نظام ارزشی اسلام و اخلاق عمومی‌یی را که ما می‌خواهیم ملت داشته باشند و متکی به مدارک قطعی شرع باشد و دیگر جای بحث و لیت و لعل ولم و بم نداشته باشد، متکفل نشده و الگوی زندگی اسلامی را ارایه نداده است. هی به ما می‌گویند: الگوی زندگی اسلامی را بدهید. چه کسی باید این کار را بکند؟ طبیعی است که حوزه باید در این جهت گام بردارد.

حوزه باید مراکز متعدد تحقیقاتی داشته باشد تا در تمام این زمینه‌ها، مثل یک مجموعه‌ی تولیدی مرتب و مدرن کار کند و محصول بدهد. اگر چنانچه دستگاه در مسأله‌یی دچار سؤال شد - مثل مسأله‌ی زمین و موسیقی و در یک چارچوب وسیعتر، سیستم اقتصادی و روابط خارجی و ارتباط با ملتها و مسایل پولی و ارزشهای کارگزاران حکومت و صدها مسأله از این قبیل که هر دستگاهی همواره با این سؤالات از لحاظ مبنایی مواجه است که ما بر چه اساسی قانون بگذرانیم و بر چه اساسی مقررات اداری بگذاریم و بر چه اساسی عمل بکنیم - بداند که مرکزی این گونه سؤالا را جواب می‌دهد.

حوزه‌های علمیه - مخصوصاً حوزه‌ی علمیه‌ی قم - در تصویر مطلوب و ایده‌آلی، یک کارگاه ایدئولوژی و مرکز ایدئولوگهاست. البته - همان طور که مطرح کردم - تاکنون حوزه این نقش را مستقیماً به عهده نگرفته است. اگر چه برکات نازل بر این کشور، از شخص شخیص امام بزرگوارمان - که ریشه‌ی همه چیز و مایه‌ی اصلی همه‌ی این برکات بود - ناشی می‌شد و دیگران همه متخرجان حوزه‌اند؛ اما این غیرمستقیم است. حوزه باید مستقیماً در این مسایل دخالت کند.

مطلب دوم در باب کارهای اصلی‌یی است که باید از حوزه توقع داشته باشیم. ما وقتی به تصویر دنیای اسلامی کشورمان نگاه می‌کنیم، پنج کار اصلی را می‌بینیم که باید انجام آن را از حوزه توقع داشته باشیم. از آن پنج کار، سه کار است که خود حوزه برای بقای خودش، تقریباً به آنها احتیاج دارد و دو کار دیگر را بیرون حوزه بدان احتیاج دارند. البته، این تعریف و تقسیم‌بندی‌یی که ما می‌کنیم، جامع و مانع نیست.

کار اول، عبارت از مرجعیت و افتاست. مردم همیشه محتاج مرجع و مفتی هستند و حوزه متکفل تربیت و تولید مرجع و مفتی است. کار دوم، تربیت مدرس است. حوزه، طبعاً مدرسانی لازم دارد که باید در خود حوزه تربیت بشوند. کار سوم، تحقیق و تألیف در مسایل علمی است؛ چه کارهایی که از بیرون به حوزه عرضه می‌شود و چه کارهایی که متعلق به خود حوزه است و به محققان و مؤلفانی که کتابهایی بنویسند، احتیاج دارد و چه کتابهایی که برای بیرون حوزه لازم است و چه کتابهایی که حاوی تحقیقات جدید در مسایل فقهی است و شیوه‌ی نوین استنباط را بیان می‌کند - که امام در همین پیام و یکی از پیامهای قبلیشان به آن اشاره کردند - و چه کتابهای درسی. این سه کار، بیشتر به درون حوزه توجه دارند؛ ولی دو کار دیگر به بیرون حوزه نگاه می‌کنند.

کار چهارم، مسأله‌ی قضااست. سیستم قضایی اسلامی، فقیه و مجتهد و عادل را می‌طلبد. قضای اسلامی این است. آن وقتی که ما مجتهد و مفتی و صاحب‌نظر نداریم، به قاضی مأذون من قبل‌المجتهد اکتفا می‌کنیم. این از باب ضرورت است که "الضرورات تبیح المحذورات". آن وقتی که قاضی عادل قطعی نداریم، به آن که مورد اعتماد باشد، اکتفا می‌کنیم؛ والا باید فقیه و مجتهد عادل، منصب قضا را به عهده بگیرد. پس، این هم کار دیگر حوزه‌های علمیه است که بایستی دایماً یک رشته از رشته‌های پنجگانه‌ی آن، برای این مهم کار کند.

کار پنجم، تبلیغ در سطح وسیع و به شیوه‌ی مطلوب و مدرن است که در مطلب سوم، شأن تبلیغ و ابعاد گوناگون تبلیغی را که امروز از ما متوقع است، توضیح خواهم داد.

این پنج مسؤولیت را حوزه‌ی علمیه باید انجام بدهد. آیا بدون نظم و تقسیم‌بندی و تقسیم کار و کوتاه کردن راهها و زدن از زواید و پرداختن به بعضی از کارهای لازمی که امروز به آنها پرداخته نمی‌شود، ممکن است این پنج وظیفه را از حوزه متوقع باشیم و حوزه آنها را برآورده کند؟ ما باید حساب کنیم فرضاً در سی سال آینده، این کشور



اسلامی چند نفر قاضی مجتهد عادل لازم دارد. حوزه بایستی این طور خیز بردارد که بتواند تا سی سال آینده، این تعداد را تربیت کند. همچنان که برای تربیت پزشک، به دانشگاهها می‌گوییم مثلاً برای بیست سال آینده، این تعداد پزشک لازم داریم. دانشگاههای پزشکی هم طوری برنامه‌ریزی می‌کنند که این نیاز تأمین بشود. حالا اگر پزشک نداشتیم، از کشورهای دیگر می‌آوریم؛ ولی اگر ملا نداشتیم، از کجا بیاوریم؟ این توقع نیز جز با سازماندهی درست انجام نمی‌گیرد.

مطلب سوم در باب حوزه و انتظاراتی است که از حوزه می‌رود. آقایان! ما ملت ایران، انقلاب بسیار بزرگی کردیم. عظمت این انقلاب، خیلی زیاد است و من محکم به شما عرض می‌کنم که اغلب ما خیلی از چیزها را می‌دانیم؛ ولی هنوز نمی‌دانیم چه کار عظیمی انجام گرفته است. این انقلاب، حادثه‌ی فوق‌العاده و عجیبی است. همه‌ی دنیای استکبار و طغیان و جاهلیت یک‌طرف و این انقلاب طرف دیگر. واقعه‌ی خیلی مهمی اتفاق افتاده است و در خودش این کفایت را می‌بیند که به مصاف تمام طغیان و کفر جهانی برود. ما در این انقلاب قرار گرفته‌ایم و نمی‌فهمیم چه قدر بزرگ و مهم است.

این انقلاب، با این عظمت و ابعاد و آثار عملی، از لحاظ ارایه‌ی مبانی فکری خودش، یکی از ضعیفترین و کم‌کارترین انقلابها و بلکه تحولات دنیاست. مثلاً وقتی بازار مشترک به وجود می‌آید، دهها کتاب و جزوه و تحقیق و فیلم، در باب مبانی فکری این کار، در سطوح مختلف منتشر می‌شود و برای اقتصاددانها و سیاستمدارها و عامه‌ی مردم و جهان مصرف‌کننده و تولیدکننده ارسال می‌شود. مگر بازار مشترک چیست؟ آیا غیر از این است که چند کشور دور هم نشستند و مثل چند تاجر با هم تجارت می‌کنند و مبادلات بازرگانی دارند؟ بازار مشترک، مثال کوچکی در دنیاست؛ ولی اگر شما انقلابهای بزرگ دنیا را هم در نظر بگیرید، باز هم مشخص می‌شود که ما کم‌کار کرده‌ایم.

وقتی انقلاب اکتبر تحقق پیدا می‌کند، در طول ده پانزده سال، آن قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه در سطوح مختلف راجع به مبانی فکری این انقلاب نوشته می‌شود که در کشورهایی که باد آن انقلاب به آنها رسیده، دیگر مردم احتیاجی ندارند از کتابهای آنها استفاده کنند! آن قدر فضای ذهنی پر شده است که روشنفکرهای خود کشورها می‌نشینند راجع به مبانی ارزشی و فکری آنها کتاب می‌نویسند! در سه چهار دهه‌ی گذشته، چه قدر ایرانیها درباره‌ی مبانی فکری انقلاب شوروی، به زبان فارسی کتاب نوشتند؛ چون دیگر اشباع شده بودند. یعنی آنها این قدر نوشتند که همه‌ی روشنفکرهایی که به نحوی از لحاظ فکری با آنها ارتباط پیدا می‌کردند، از لحاظ فکری اشباع می‌شدند و بعد یک آدم مثلاً دست به قلم و با فکر و روشنفکری، خودش می‌جوشید و مطالبی - غیر از ترجمه‌های فراوانی که از آثار آنها می‌شد - می‌نوشت.

ما چه کار کردیم؟ کاری که ما در این زمینه کردیم، واقعا خیلی کم است. گاهی انسان دلش نمی‌آید که بگوید در حد صفر؛ چون واقعا کسانی با اخلاص کارهایی کرده‌اند. اما اگر نخواهیم ملاحظه‌ی این جهات عاطفی را بکنیم، باید بگوییم یک ذره بیشتر از صفر و خیلی خیلی کم کار شده است. البته، این کم کاری دلایلی دارد: بعضی از روشنفکران و متفکران اصلی را در اول کار از ما گرفتند و بعضی از آنها نیز مشغول کارهای گوناگون اجرایی شدند؛ اما اساس قضیه این است که ما تولید نکردیم. یازده سال از انقلاب می‌گذرد؛ خوب بود که صدها نویسنده‌ی اسلامی، مبانی اسلام را بنویسند - چون انقلاب ما اسلامی است - و منتشر بکنند. می‌بایست تربیت می‌کردیم که نکردیم. این، یکی از کارهای حوزه است. نمی‌خواهم بگویم کسانی که بیرون حوزه‌ها نشستند، مسؤولیتی ندارند؛ اما بیشترین مسؤولیت را حوزه‌ی علمیه - و بیش از همه قم - دارد. قم بایستی محصول وافری در این زمینه می‌داد.

اگر به مسؤولان رادیو می‌گوییم: چرا شما برای مسایل اسلامی منتشر شونده در رادیو، این قدر ضعیفید؟ خواهند



گفت: بنویسید تا ما بخوانیم. حوزه‌ی علمیه در این زمینه‌ها موظف است. مثلاً شما می‌بینید که در رادیو در باب زندگی ائمه و یا این قطعه‌های دینی‌یی که می‌خوانند و صحبت می‌کنند و بحث‌های دینی‌یی که در آن رسانه می‌شود و از لحاظ حجم هم زیاد است - لیکن کم‌اثر می‌باشد - واقعا شاید بشود گفت که این مطالب، یک نفر را مسلمان و هوشمند و دارای بینش در باب مسایل اسلامی نمی‌کند. مطلبی که ارایه می‌شود، یا خیلی ضعیف است و یا نحوه‌ی ارایه‌اش خیلی ضعیف می‌باشد؛ به خاطر این که بدون هنر و زبان خوب و قدرت القا بیان می‌شود. یعنی یا آدم‌های معمولی متوسط، آن مطالب را بیان می‌کنند و یا این که افراد کج سلیقه‌یی می‌آیند و یک سری مطالب عجیب و غریب - صورتا عرفانی و باطنا پوچ - را مطرح می‌کنند.

اوایلی که شعر نو رایج شده بود، یک عده از این جوانها می‌آمدند و همین‌طور چیزی می‌گفتند. در آن زمان شایع بود که وسط‌های یک شعر را پاک می‌کنند و خیال می‌کردند شعر نو می‌سرایند! البته، این شایعه واقعیت هم داشت و در مواردی به نحو موجه‌ی جزئی اتفاق هم افتاده بود. بعضی از مطالب عرفانی که در رادیو مطرح می‌شود، همین حالت را تداعی می‌کند و بعضی خیال می‌کنند عرفان همین است که آدم چیزی بیافد! دیده‌اند که اگر کسی مطالب عرفانی می‌گوید، آدم نمی‌فهمد. به همین خاطر خیال کردند هر مطلبی که آدم نفهمید، عرفان است! یک چیزی می‌سازند و با یک زبان بی‌ربط چرندی، در رسانه‌های ما پخش می‌کنند و هر چه آدم فکر می‌کند، می‌بیند هیچ چیز در آن پیدا نمی‌شود و هیچ معنایی ندارد. به مسؤولان رادیو اعتراض می‌کردم که چرا این‌طوری است؟ در دلم به خودم جواب دادم که اینها چه کار کنند و به چه کسی مراجعه کنند و از چه کسی بخواهند؟ تا من بگویم: چرا این‌گونه است؟ می‌گوید: بنویسید تا من بخوانم. من چه جوابی باید به او بدهم؟ وضع تبلیغ ما این است و حوزه‌ی علمیه در این زمینه‌ها موظف می‌باشد.

در حوزه‌های علمیه، استعداد‌های فوق‌العاده وجود دارد. واقعا فهمیدن بعضی از مطالب اصولی و فلسفی و بعضی از ریزه‌کاری‌های فقهی، مشکل‌تر از فهمیدن بسیاری از فرمول‌های علمی دنیاست و طلبه‌ها با آن دقت فکری خودشان، این مطالب را می‌فهمند. مگر می‌شود آدم مغزی مثل مغز صاحب "قوانین" به آسانی پیدا کند؟ در حوزه‌های علمیه، از این قبیل متفکران که مرتب فکر و دقت و ریزینی می‌کنند، زیاد است. اگر این استعدادها و خلاقیتها و ذوق‌هایی که گاهی مشاهده می‌شود، به شکل صحیحی به سمت یک تبلیغ درست هدایت شود، ما دیگر محتاج چیزی نیستیم.

خارجیها کتاب می‌نویسند و ما باید پاسخ آنها را بدهیم. یکی از وعاظ‌السلطین مصری - که واقعا حیف است و عاظ‌السلطین بنامیم؛ بلکه باید آنها را خدام‌السلطین نامید؛ چون وعاظ‌السلطین بعضی وقتها سلطان را وعظ می‌کردند - کتابی به نام "الشیعه والمهدی والدروز" نوشته و به اصطلاح، تحقیقی در باب شیعه و حضرت مهدی و دروز کرده است. حالا چه ارتباطی بین شیعه و دروز وجود دارد، خودش بحثی است! این خدام‌السلطین، از بس پول و ثروت فهد و صدام و شاه‌حسن را در شکم‌های خود ریخته‌اند که دیگر چاشته‌خور شده‌اند و گرفتن این همه شیرینی و لذت از آنها سخت است. آنها واقعا ضایع شده‌اند و اگر علم و دین هم می‌داشتند، حالا دیگر به دردشان نمی‌خورد. از این نوع کتابها زیاد می‌نویسند. ما باید در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و در مراکز علمی خود، صد جواب رد در مشتمان داشته باشیم و به آنها پاسخ بدهیم.

هنوز که هنوز است، در دنیای اسلام به ما می‌گویند: شما قایل به تحریف قرآنید! چرا که یک روز فصل‌الخطابی نوشته شد و ما هنوز نتوانسته‌ایم آن قدر فضای فرهنگی دنیای اسلام را از حرف حق خودمان و این که قایل به تحریف قرآن نیستیم، اشباع کنیم تا اگر بی‌دین لامذهبی خواست بنویسد که شیعه قایل به تحریف قرآن است، بداند که فردا شاگرد سر کلاسش در الازهر، یقه‌اش را خواهد گرفت که این کتاب شیعه پاسخ شما را داده است. هرچه مرحوم "سید شرف‌الدین" و مرحوم "امینی" نوشته، همان است دیگر. البته، هر کدام از آن کتابها برای



جاهایی به درد می خورد؛ اما نکته این است که ما به صورت مدرن و طبق نیازهای امروز، از حق خود و تشیع و اعتقاد و انقلاب و اسلام و حتی امامان دفاع نکردیم. امام را متهم کردند که می گوید: پیامبران ناموفق بودند (!) ما چند جلد کتاب در جواب این اتهام نوشتیم و به دنیا ارایه دادیم و پخش کردیم؟ پس، ببینید اینها کارهای حوزه است. ما باید اینها را باور کنیم.

آقایان! ما تا کی به سازمان تبلیغات و وزارت ارشاد فشار بیاوریم که بنویسید و بدهید؟ آنها می گویند: نمی توانیم. راست هم می گویند، کار آنها نیست؛ کار حوزه و طلبه است. این گونه کارها باید در آن جاها انجام بگیرد. من از آقایان سؤال می کنم که آیا می دانید امروز در درجه ی اول، چند عنوان کتاب برای دنیای اسلام لازم است؟ گمان نمی کنم کسی از شما بداند. من شاید از بعضی از شما یک ذره بیشتر بدانم؛ اما به طور دقیق نمی دانم. حوزه هم نمی داند. اگر من ندانم، عیب نیست؛ ولی اگر حوزه نداند، عیب است. حوزه ی علمیه باید بداند که مثلاً امروز پنجاه عنوان کتاب وجود دارد. در درجه ی اول، ما باید در پنجاه موضوع و در درجه ی دوم، در صدوبیست موضوع کتاب نوشته باشیم یا بنویسیم.

باید به تناسب تهمتهایی که به ما می زنند و به تناسب فحشهایی که به ما می دهند و به تناسب کتابهایی که علیه ما می نویسند، نیازها را بدانیم. مرکز و بانک اطلاعات حوزه کجاست که اینها را نگاه کند و درباره ی آن موضوعات تحقیق نماید و بنویسد؟ یکی از کارهایی که حوزه باید انجام بدهد، همین است. یعنی مرکزی داشته باشد و چه کتابهایی را که در دنیا راجع به انقلاب نوشته اند، جمع کند؛ چه آنهایی که مستقیماً درباره ی انقلاب است و چه آنهایی که به خاطر انقلاب، به شیعه و یا اسلام فحش داده اند و چه کتابهایی که از ما تعریف کرده اند و نقاط قوت ما را - که بعضاً خودمان هم از آنها غافل بوده ایم - یادآور شده اند.

در این مرکز، محققان حوزه باید مشابه این کتابها را نیز در داخل کشور جمع آوری کنند و مورد بررسی قرار دهند. وقتی که محقق می گوئیم، فوراً ذهن به سمت پیرمردهای از کار افتاده نرود. محققان جوان - مثل خود شما - بنشینند اینها را تقسیم بندی کنند و تفکر و ذهنیت انقلاب و به تعبیر اروپایی آن، ایدئولوژی انقلاب را - که متأسفانه هنوز معادل فارسی آن را پیدا نکرده ایم - تدوین کنند و آن را - نه در یک جلد کتاب و نه با یک بیان - بیرون بدهند؛ که اگر از ما پرسیدند: انقلابتان چیست؟ بگوییم این است. اگر شما چنین کاری نکردید، دیگرانی که غالباً صلاحیت ندارند، خواهند کرد.

مطلب چهارم این است که امروز تهاجم فرهنگی عظیمی علیه اسلام هست که ارتباط مستقیمی با انقلاب ندارد. این تهاجم، وسیعتر از انقلاب و علیه اسلام است. چیز عجیب و فوق العاده یی است که با تمام ابعاد فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، علیه اسلام - و حتی اسلامی که در توده ی مردم الجزایر نفوذ دارد - وارد کارزار شده است. فقط یک استثنا دارد و آن اسلام وابسته به دستگاههای استعماری و فهدگونه است؛ والا حتی اسلامهایی به معنای اعتقاد عوامانه ی مردم هم مورد تهاجم است؛ چه برسد به اسلام ناب و انقلابی - و به تعبیر آنها اسلام ایران - که دیگر وضعیت روشن است.

تهاجم عجیبی وجود دارد. چیزهایی که شما می شنوید - مثل حجاب در فرانسه و مبارزه با دختران محجبه در این کشور - اینها جرقه هایی است که نشان از آتشفشایی زیر خاکستر می باشد و از کار عظیمی در پشت پرده خبر می دهد. قضیه فقط این نیست که یک دولت مثلاً لایبکی بگوید که ما نمی خواهیم محجبه یی باشد؛ نه، اینها اصلاً از اسلام به شدت احساس خطر کرده اند. البته، این موضوع تازگی هم ندارد؛ از سابق نیز این طور بوده است.

من در کتاب "مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان" این نکته را یادآور شده ام که یکی از نایب السلطنه های هند قبل از استقلال این کشور در سال 1947 گفته بود که اوایلی که انگلیسیها وارد هند شده بودند - یعنی بعد از دوران کمپانی هند شرقی - و می خواستند حکومت هند را به دست بگیرند، گفته بودند که مسأله یی ما در هند، مسلمانها



هستند و بزرگترین هدف ما بایستی قلع و قمع و سرکوب آنها باشد! سخن معروف "گلاستون" را هم که حتما شنیده‌اید که گفته بود: این قرآن را باید برداشت. استعمارگران، از قدیم نسبت به اسلام همین احساس را می‌کردند که آن هم ناشی از چیزهایی بود که از اسلام دیده بودند.

مدتی از قضیه‌ی تنباکو و قضایای مختلفی که در همان هند و افغانستان و ایران و مصر و سایر کشورها اتفاق افتاده بود، گذشته بود و استکبار و استعمار جهانی، از قدرت اسلام غافل شده بودند و دیگر آن حساسیت را نسبت به اسلام خیلی نشان نمی‌دادند. علتش هم این بود که از این طرف، اسلام چیزی از خودش نشان نداده بود و آنها قدری دچار غفلت شده بودند. چند دهه‌ی که گذشت، انقلاب ما پیروز شد و تمام معلومات و معارف استعماری آنها - که در طول سالهای متمادی اندوخته بودند - به هم ریخت و ناگهان احساس کردند که همان اسلام قدیمی - که از او می‌ترسیدند - با قدرت فراوان به میدان آمده است.

اینها، راجع به اسلام کارشناس و متفکر دارند که می‌نشینند بررسی می‌کنند و درباره‌ی ملتها و اندیشه‌ها و روحيات و مذاهب گوناگون، پرونده‌هایی درست می‌کنند و در مراکز تحقیقاتی و فرهنگی و جاسوسی و سیاسی خود، تمام آن پرونده‌های آرشیو شده را دو مرتبه مطرح می‌کنند و کارهای تحقیقاتی جدید انجام می‌دهند. این که می‌شنویم در اسرائیل، سمیناری تحت عنوان "شناخت اسلام و تشیع در ایران" برگزار می‌شود، به همین معنا و در همین جهت است. در بسیاری از جاهای دنیا، سمینارها و جلسات تحقیقاتی‌ی توسط دنیای غرب و سرمایه‌داری و استکبار تشکیل می‌شود و تزهایی گوناگونی برای بازنگری به اسلام مطرح می‌گردد.

استکبار، همه‌ی وجودش را اندیشمندان در جهت اداره‌ی مطلوب خودش به کار می‌گیرد و کاملا با فکر حرکت می‌کند و جریانات جهانی را هدایت می‌نماید تا محفوظ بماند؛ چون می‌داند که اگر فکر و پیش‌بینی و آینده‌نگری نکرد و اگر آمار نداشت، ضربه خواهد خورد. عالیترین و ممتازترین دستگاه‌های فکری، در اختیار استکبار است. اینها، از پانزده یا بیست سال پیش، برای مسایل بلند مدت سرمایه‌داری، فکر و طراحی می‌کنند و نقشه می‌ریزند تا در آینده از آن جواب بگیرند.

من، مقایسه‌ی بین انقلاب ایران و کودتای عراق می‌کنم تا شما ببینید که انقلاب اسلامی ایران، چه ضربه‌ی بر استعمار وارد کرد. وقتی که در سال 37 در عراق کودتا شد و "فیصل" را سرنگون کردند و "نوری سعید" را به جای او نشانند، "ایدن" - نخست وزیر انگلیس - در خاطراتش نوشت: من در جزیره‌ی مشغول تفریح آخر هفته بودم که خبر کودتای عراق به من رسید و بزرگترین ضربه به مغز من وارد شد و ناگهان احساس کردم که دنیا تکان خورده است. (تعبیرات دقیق او الان یادم نیست). برای انگلیس و دستگاه استعمار، آن قدر کودتای عراق مهم بود که حد نداشت. این نگرانی، در تمام نوشته‌ها و خاطراتی که بعد از کودتا منتشر شد، منعکس شده بود و عظمت ضربه، خودش را نشان می‌داد. این کودتا، در کشوری انجام گرفت که بعدها معلوم شد بعضی از دستگاه‌های استعماری، در آن نقش داشته‌اند و بعضی هم بعد از آن استفاده کرده‌اند و در مشیت خود گرفته‌اند. حالا هم شما دنباله‌های آن کودتا را می‌بینید که بعد از گذشت حدود سی سال، تحفه‌های امروز عراق، دنباله‌ی همان کودتا - و به قول خودشان انقلاب (!) - هستند.

ملاحظه کنید، یک کودتای معمولی در یک کشور اتفاق افتاد و فقط به این جهت که عراق مستعمره‌ی انگلیس بود و انگلیس از قبل حاکمیت بر عراق، از آن کشور استفاده می‌کرد، این قدر برایشان سنگین بود. حالا شما آن کودتا را با انقلاب اسلامی مقایسه کنید؛ اصلا قابل مقایسه نیست. انقلاب اسلامی، ناگهان تمام موجودیت و نظام ارزشی دستگاه استعماری غرب و دنیای سرمایه‌داری را زیر سؤال برد. یعنی آینده‌شان را کلا تهدید کرد و ابهامی به آینده‌ی آنها داد؛ چون این انقلاب بر مبنای اسلام بود و نتیجتا هر جا مسلمانی باشد، ممکن است این انقلاب بالقوه در آن جا تحقق پیدا کند. بعد هم مرتب نمونه‌های آن را از افغانستان گرفته تا اندونزی و مالزی و مصر و تونس و حتی در



کشورهایی که سیستم‌هایی به اصطلاح انقلابی دارند - مثل الجزایر یا لیبی - دیدند و مشاهده کردند که همین اسلام در آن جاها سر بلند کرده است و هل من مبارز می‌گوید و آینده را ترسیم می‌کند.

اینها، احساس وحشت کردند و تمام دنیای سرمایه‌داری و استکباری دست به هم دادند، برای این که در مقابل اسلام بایستند. البته، دنیای سوسیالیسم به گونه‌ی دیگر مقابله می‌کرد؛ منتها مثل غربیها ابزار لازم اندیشمندی و آینده‌نگری و توجه را در اختیار نداشت. این، رشته‌ی از تمدن صنعتی و مسأله‌ی آمار و آرشئوها و آینده‌ها و حدسیات است که شرقیها به همان نسبت که در کار صنعتی عقبند، در این قضیه هم از غربیها عقبند. علاوه بر این، آنها اشتراك منافع نیز با این انقلاب حس می‌کردند؛ چون می‌دیدند غرب صدمه می‌خورد. آنها، خیال می‌کردند که برایشان خوب است؛ ولی حالا دیگر همه چیز يك كاسه شده و بلوك غرب و شرق معنا ندارد و آرزوها و ایده‌آلهای مارکسیستی و سوسیالیستی تمام شده است و چند کشور منزوی بخت برگشته - مثل آلبانی و رومانی و ... - باقی مانده‌اند که اینها هم چیزی بارشان نیست. ما رومانی را از نزدیک دیده‌ایم و می‌دانیم که آن‌جا چه خبر است. اصلا چیزی نیستند و واقعا نمی‌شود گفت که اینها هستند، پس دنیای سوسیالیسم وجود دارد! امثال کوبا و کشورهای ضعیف عقب‌مانده هم که دیگر اصلا قابل ذکر نیستند. تنفس آنها هم با اجازه‌ی روسها و اربابهای شرقی بود.

امروز، همان تفکر ضد اسلام ناب، یا اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم، ضد مذهب ناب - که دایره‌اش از انقلاب وسیعتر است - به کلیت اسلام و به يك معنا به هر مذهبی که احساس می‌کنند در آن اصالتی وجود دارد، متوجه است.

امروز، کاردینالهای مسیحی امریکای لاتین، به همان اندازه مغضوبند که علمای انقلابی مصر یا تونس مورد غضب واقع شده‌اند. الان تمام دنیا متوجه این است؛ منتها همه می‌دانند و متوجهند که ایران، کانون اصلی است.

در حال حاضر، يك جبهه‌بندی عظیم فرهنگی که با سیاست و صنعت و پول و انواع و اقسام پشتوانه‌ها همراه است، مثل سیلی راه افتاده تا با ما بجنگد. جنگ هم جنگ نظامی نیست. بسیج عمومی هم در آن‌جا هیچ تأثیری ندارد. آثارش هم به گونه‌ی است که تا به خود بیاییم، گرفتار شده‌ایم. مثل يك بمب شیمیایی نامحسوس و بدون سروصدا عمل می‌کند. فرض کنید در محوطه‌ی يك بمب شیمیایی بیفتد که احدي نفهمد که این بمب در آن‌جا افتاد؛ ولی پس از هفت، هشت ساعت ببینند صورتهای همه تاول زده است.

الان در مدرسه‌ها و داخل خیابانها و جبهه‌ها و حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ما، ناگهان نشانه‌های این تهاجم تبلیغی و فرهنگی را خواهید دید. الان مقداری هم آن را می‌بینید و بعدا هم بیشتر خواهد شد. يك کتاب چاپ می‌شود، يك فیلم تولید می‌شود و به صورت ویدئو داخل کشور می‌آید و زمینه‌ی چنین تهاجمی را فراهم می‌کند. دیشب یکی از آقایان می‌گفت: وسایل کوچکی اختراع شده که در آن، بیست فیلم ویدئویی به صورت میکروفیلم ضبط می‌شود و هر فردی می‌تواند آن را لای دکمه‌اش مخفی کند و به داخل کشور بیاورد و بین جوانها توزیع کند! هدف این تهاجم با چنین ابعادی، اسلام و انقلاب و ما هستیم. البته، شکی نیست که مقابله با این تهاجم، پول و بودجه و امکانات و پشتیبانیهای سیاسی دولت را می‌خواهد؛ اما دولت پول بدهد و پشتیبانی بکند که چه بشود؟ طبیعی است که فکری پخش بشود. آن فکر کجا تولید خواهد شد؟ آیا آن هم در دولت است یا در حوزه؟ اینها انتظاراتی است که از حوزه می‌رود.

من، چهار انتظار را مطرح کردم که حوزه‌ی علمیه پاسخگو باشد. حالا شما بفرمایید که حوزه با شکل و سازماندهی کنونی، می‌تواند پاسخگو باشد؟ پاسخ من منفی است. شما هم همین جواب را می‌دهید. من، خودم طلبه هستم و از حوزه منسلخ نیستم و حوزه را خوب می‌شناسم و در آن بودم و زندگی کردم و درس خواندم و بعد هم بی ارتباط با حوزه نبودم. حوزه‌های ما با وضع کنونی نمی‌تواند آن انتظارات را پاسخ دهد؛ مگر در آن برنامه‌ریزی شود و طرح نوینی افکنده و دنبال گردد.

شما به عنوان نمایندگان طلاب، در این مجموعه سهمی دارید؛ آن سهم را پیدا کنید، ببینید کجاست و آن را با کمال



جدیت انجام بدهید. همان طور که عرض کردم، در کنار مراجع و جامعه‌ی مدرسین و هر کسی که در این قضیه ذی‌سهم است، سهم شما سهم وافری است. این، آن مطلب اصلی است که می‌خواستیم مطرح بکنیم. البته، یک چیز دیگر هم در این جا وجود دارد و آن نقش حوزه - غیر از جنبه‌های فرهنگی - در اداره‌ی جامعه است. ما نباید از نقش سیاسی حوزه و شخصیت‌های حوزوی در اداره‌ی جامعه غافل شویم. این، چیز مهمی است. شما باید رهبران آینده‌ی انقلاب و کشور را در حوزه بسازید و پرورانید و فراهم کنید؛ شخصیت‌هایی که بتوانند رئیس جمهور و وزیر و نماینده و نظریه‌پرداز سیاسی باشند. کما این که شما ملاحظه می‌کنید، بعد از پیروزی انقلاب، منتهای شخص شخص امام بزرگوار - که "لایعادلہ احد" - سهم و نقش معلمان و متخرجان حوزه در اداره‌ی انقلاب و مسؤولیت‌پذیری در مسایل آن - چه در قانون‌گذاری، چه در قضایش، چه در قوه‌ی مجریه‌اش و چه در زمینه‌های سیاسی - اگر نگوییم بیشتر است، اقلانقشی برابر با غیرحوزویها داشته‌اند. اینها، متخرجان قبل از انقلابند. به قول آن باغبان قدیمی: کاشتند و خوردیم، کاریم و خورند. حوزه، در این مورد چه کرده و چه خواهد کرد؟ البته، در این زمینه حوزه تلاش‌های خوبی داشته است و نمی‌شود آن را منکر شد؛ اما مطمئناً کمتر از آن چیزی است که لازم می‌باشد.

من، توجه به این طلبه‌های جوان را به شما آقایان محترم که بحمدالله از فضلا و برجستگان هستید، توصیه می‌کنم. این طلاب جوان، خیلی مهمند. طلاب، محور اداره‌ی حوزه نیستند؛ اما در حقیقت محور امیدها و انرژی‌های بالفعل و بالقوه‌ی حوزه‌اند. اگر طلبه ناامید شد، شما چیزی در دست نخواهید داشت؛ مراجع هم چیزی نخواهند داشت. این، نکته‌ی مهمی است. سعی بشود که طلاب، مایوس و مسأله‌دار نشوند. البته، این نکته را نیز سفارش و خواهش بکنم که نگذارید مجموعه‌ی شما، از حالت یک مجموعه‌ی طلبگی و کاری خارج شود و به یک مجموعه‌ی سیاسی و خطی تبدیل گردد. به شدت مراقبت کنید که این طور نشود؛ چون واقعاً چیز بدی است. حوزه، به وحدت احتیاج دارد. شما حتی در درون خودتان، اختلافات داخل حوزه و اختلافات خطی و جریان‌ی را حل کنید. همان طور که در پیام چند روز پیش مطرح کردم و به عموم مردم توصیه نمودم، بخصوص به شما آقایان نیز توصیه می‌کنم که کوشش کنید حسن ظن داشته باشید. مضمون روایت هم همین است که وقتی خیر حاکم و غالب بر زمان است، آدم باید حسن ظن داشته باشد و وقتی شر غالب است، انسان باید سوء ظن داشته باشد. امروز، دیگر اسلام و خیر غالب و حاکم است و حکومت و رهبری و دولت، اسلامی است. اگر چه در جامعه شر هم وجود دارد؛ اما غلبه و حاکمیت با خیر است. امروز، روز حسن ظن است.

من خواهش می‌کنم که گرایش‌های سوءظن‌گونه را رشد ندهید. به‌عنوان مثال، آن موردی را که شاید مقداری هم به من بی‌ارتباط نیست، عرض می‌کنم: راضی نیستیم که به عنوان حمایت و اظهار لطف و محبت نسبت به من، بعضی از برادران به این مجموعه اعتراض کنند. هیچ کس نباید به‌عنوان حمایت و طرفداری از من، هیچ‌گونه موضع‌گیری‌یی علیه کسی بکند. اگر کسی به من محبت و لطف دارد و واقعاً می‌خواهد از من جانبداری بکند، راهش این نیست که بایستد و بگوید که مثلاً چرا مراجع چنین کردند یا چرا جامعه‌ی مدرسین چنان کرد یا چرا مجمع طلاب چنین کرد. بحمدالله میانه‌ی ما با مراجع بسیار خوب است. همیشه به مراجع ارادت داشته‌ایم؛ حالا هم همین‌طور است و ارتباطاتمان بسیار خوب می‌باشد. با جامعه‌ی مدرسین و قشرهای گوناگون طلاب و جهت‌گیری‌ها و جناح‌های مختلف سیاسی هم ارتباطاتمان بسیار مستحکم و خوب است؛ یعنی من با هیچ کس مسأله‌ی ندارم. بنابراین، تصور نشود که حالا اگر مثلاً فلان حرفی در جایی گفته شد یا فلان اظهاری - قولاً یا کتبا - از کسی صادر گردید، تعریض به من است و کسی به عنوان محبت به من، اعتراض و پرخاش کند و کسی را متهم نماید. مطلقاً نگذارید که در مجموعه‌تان و بلکه داخل حوزه، این حرف‌ها باب شود.

البته - همان طور که در ابتدا هم اشاره کردم - نسبت به مسایل مربوط به حوزه، به‌هیچ‌وجه خودم را غیر مسؤول



نمی‌دانم. یعنی وجدان طلبگی و وجدان مسؤولیت کنونی من، به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که مسأله‌ی مهم اسلامی جامعه و کشورمان، یک مسأله‌ی درجه‌ی دو باشد. نخیر، این مسأله‌ی مهم و درجه‌ی یکی است. من خودم را نسبت به این قضایا و نسبت به قم و آینده و ترتیباتش و هرکاری که شرعا بر عهده‌ی من باشد، مسؤول می‌دانم و اگر تشخیص بدهم، ان شاءالله انجام خواهم داد. به هر حال، غرض این است که مطلقا نگذارید به بهانه‌های گوناگون، در حوزه و داخل مجموعه‌تان، این مشاجرات و حرفها راه پیدا کند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته